یادکردی از دلاوری‌های ۳ شهید نوجوان در عملیات فتح‌المبین

قهرمانانی کوچک با حماسه آفرینی‌های بزرگ

■ احمد محمد تبریزی

برای انجام بزرگ‌ترین کارها نیازی به عدد و رقم‌های شناسنامه نیست. انسان‌های بزرگ در بزنگاه‌های تاریخی با وجود سن و سال کم‌شان کارهایی اعجاب‌انگیز انجام می‌دهند تا نشان دهند مردی و مردانگی فقط به سن نیست. سربازان خمینی کبیر در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نشان دادند غیرت و مردانگی در خونشان است و با تمام وجودشان مقابل دشمنان می‌ایستند. شهید جمشید داداشی، شهید عادل کرمی و شهید سعید عابدی سه تن از شهدای نوجوان عملیات فتح‌المبین هستند که شجاعانه در جبهه حضور پیدا کردند و همپای دیگر رزمندگان در عملیات‌ها حاضر شدند. در ادامه گزارش «جوان» از دوران رزمندگی این سه شهید نوجوان می‌خوانید که نمونه‌ای از ایثار، غیرت و مردانگی شهدای دفاع مقدس است.

■ **شهید جمشید داداشی**

شهید جمشید داداشی در اول تیر سال ۱۳۴۸ در شهرستان رودسر متولد شد. در همان سنین کودکی پدرش را از دست داد و خیلی زود طعم یتیمی را چشید.

سختی‌های زندگی زودتر از دیگر همسالان پیش چشم جمشید خودش را نشان داد و گویی روزگار بنا داشت تا از همان کودکی از او مرد بسازد. جمشید برای فراگرفتن قرآن به مکتب رفت تا بتواند قرآن را به طور کامل فرا بگیرد.

پس از اینکه به سنی رسید که می‌توانست هدف و راه خود را انتخاب نماید، عازم تهران شد. در این شهر بزرگ مدتی مشغول به کار می‌شود.

شهید داداشی در آن دوران با وجود اینکه زندگی خودش پر از سختی‌های بسیار بود، باز بخشی از درآمد کم خود را در اختیار نیازمندان قرار می‌داد و سعی می‌کرد گره از کار فقرا و گرفتاران باز کند.

هنگامی که جنگ تحمیلی شروع شد، شوق رفتن به جبهه در او زبانه می‌کشید ولی جمشید آن زمان ۱۱ سال بیشتر نداشت و با وجود سن پایینش، اجازه رفتن به جبهه را به او نمی‌دادند. اما غیرت و مردانگی جمشید اجازه نشستن به او نمی‌داد.

به همین خاطر بلیت رفت به اهواز را تهیه کرد و به دوستانش گفت خواهرم در اهواز است و می‌خواهم به او سری بزنم؛ در حالی که او اصلاً خواهری نداشت.

بدین ترتیب او با تلاش بسیار به جبهه رفت و مدت شش ماه در اهواز و جبهه ماند. او در جبهه علاوه بر خدمت کردن، درس نیز می‌خواند. به امام خمینی(ره) با تمام وجودش عشق می‌ورزید و قلبش برای رهبرش پر می‌کشید.

دوست داشت هر کاری را که می‌تواند برای خوشحالی امام خمینی(ره) انجام دهد و در آن برهه زمانی، حضور در جبهه مهم‌ترین و مؤثرترین کاری بود که می‌توانست انجام دهد.

شهید داداشی در فروردین ۱۳۶۱ در حالی که تنها ۱۳سال بیشتر نداشت، پس از حضور در عملیات فتح‌المبین در منطقه شوش – اهواز به شهادت رسید.

او با وجود نوجوانی در وصیتنامه‌اش خطاب به مادرش چنین زیبا می‌نویسد: «اگر لیاقت داشتم و شهید شدم گریه نکنید بلکه باید افتخار کنید که شما هم مادر شهیدی هستید و قول می‌دهم که آن دنیا شما را شفاعت کنم و پیش خود ببرم و اگر هم شهید نشدم بعد از پیروزی که بعد از عید می‌شود، پیشتان خواهم آمد.»

■ **شهید عادل کرمی**

شهید کرمی در هفدهم شهریور ۱۳۴۴، در تهران متولد شد و انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) برای همیشه مسیر زندگی این نوجوان را تغییر داد. هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳ ساله بود و خودش را آماده رویدادهای بزرگی در زندگی‌اش می‌کرد. عادل از همان سال ۱۳۵۷ فعالیتش را با پخش نوار سخنرانی‌های امام(ره) و دیگر روحانیون مطرح کشور آغاز کرد. بچه بود اما دل شیر داشت و به هوای بچگی به او شک نمی‌کردند. هر روز غروب نوارها را از پایگاه مورد نظر تحویل می‌گرفت و به مغازه نوارفروشی برادرش می‌برد تا آنها را تکثیر کند. شهید دوچرخه‌ای داشت که هر هفته رکاب‌زنان به بهشت زهرا می‌رفت و بر سر مزار شهدا به ویژه شهدای ۷۲ تن فاتحه می‌خواند. عادل از میان تحصیل علم و حدیث عشق دومی را ارجح‌تر می‌دانست. شهید کرمی تا سوم متوسطه درس خواند و بعد به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. عادل وقت خود را با دوستان خود در خانه به تلاوت قرآن، ذکر و نماز خواندن می‌گذراند و نوارهایی از صوت‌هایشان پر می‌کردند.

دو بار بدون موافقت پدر و مادرش عازم اهواز شد که او را به خانه برگرداندند. بار سوم رفت و گفت دیگر برنمی‌گردم چون می‌خواهم در آسمان عاشقی پرواز کنم. برادر عادل در جبهه بود و مادر نمی‌خواست یکدفعه دور و بر شوهرش خالی شود. زمانی که عادل در حال بستن بند پوتین‌هایش بود، مادر رو به فرزندش گفت، صبر کن تا قرآن بیاورم و تو را از زیر قرآن رد کنم. فرزند در جواب به مادر گفت: نیازی به آوردن قرآن نیست، من ۱۵ روز دیگر برمی‌گردم. اما رفتن عادل به جبهه همانا و دیگر برنگشتنش همان! صبح عملیات وقتی اعلام کردند، نیازمند نیروهای کمکی هستند، عادل سر از پا نمی‌شناسد. به یکی از دوستانش می‌گوید: این بلیت را می‌بینی تهیه کرده بودم تا به تهران برگردم، زمان بازگشت به اهواز به مادرم قول دادم ۱۵ روز بعد به خانه برگردم اما حالا می‌بینم اینجا به من نیاز دارند. اگر شهید شدم به مادرم بگو من خلف وعده نکردم.

به منطقه شوش رفت. ظاهرش غلط‌انداز بود، قامتش به ۱۶ ساله‌ها نمی‌خورد و به خاطر قد بلندش آرپی‌جی‌زن شد. تانک دشمن را نشانه رفت و پس از منهدم کردن آن با تیر مستقیم نیروهای بعثی به شهادت رسید. وقتی پیکرش را به خانه آوردند، مادر باورش نمی‌شد که جگرگوشه‌اش به شهادت رسیده است. گریه می‌کرد و دلتنگ پسرش بود. فقط می‌خواست تا یک بار دیگر رویش را ببیند. عادل مهربان و بامحبتش دیگر کنارش نبود و از این به بعد باید با خاطراتش زندگی می‌کرد.

مادر طاقت نیاورد، به او اجازه نمی‌دادند تا روی پسر را ببیند. اما او مادر بود و دلش طاقت نمی‌آورد. مادر راضی نشد تا بدون دیدن گل روی فرزندش او را خاک کنند.

پیکر پسر را کنار زد و منتظر بود تا فرزندش را ببیند و آخرین بوسه را بر صورتش بزند. وقتی روی عادل را کنار زد ناگهان رگ‌های بریده گلویش ظاهر شد و مادر جایی را بوسید که هرگز تصور نمی‌کرد. عادل او بی سر و دست به خانه برگشته بود. شهید کرمی در وصیتنامه‌اش خطاب به مردم می‌نویسد: «وحدت کلمه‌ای را که امام عزیزمان همیشه به آن اشاره می‌کنند از دست ندهید تا قانون اسلام به‌خوبی پیاده شود و نیز مسجدها را که سنگری عظیم است پر نگاه دارید و زنده. در مراسم دعای کمیل و نماز جمعه و نماز وحدت و دعای توسل شرکت کنید و قرآن را نیز خوب یاد بگیرید و به دیگران نیز بیاموزید. به‌درستی که اجری عظیم خواهید برد و به دیدار خانواده‌های شهدا بروید و از آنها دلجویی کنید که ثوابی بس بزرگ خواهید برد و همیشه، حتی‌المقدور در صف‌های نماز جماعت شرکت کنید.»

■ **شهید سعید عابدی**

شهید سعید عابدی در سال ۱۳۴۳ در اهواز به دنیا آمد. از همان دوران کودکی بسیار پرتلاش، مهربان و باگذشت بود. انقلاب اسلامی همانند دیگر اقشار جامعه، تأثیر بسیار زیادی روی سعید نوجوان گذاشت.

او از طرفداران سرسخت امام خمینی(ره) شده بود و در اهواز او را «سعید حزب‌اللهی» صدا می‌زدند. سن زیادی نداشت ولی قلب نترسی داشت و باشجاعت و غیرت به دل سختی‌ها می‌زد. در همان سن و سال نوجوانی به مبارزه سرسختانه و جدی با منافقین پرداخت و نامش هراسی در دل منافقین می‌انداخت. هنگامی که در مسجد شفیعی بود، برای امنیت شهر کمک می‌کرد و ۲۴ متری را که در مرکز شهر و بسیار حساس بود، زیر نظر داشتند و شب‌ها ایست و بازرسی می‌گذاشتند. با وجود سن و سال پایینش اما منافقین او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. نخست سعی می‌کردند با توهین و فحاشی سعید را ساکت و آرام کنند و وقتی دیدند این نوجوان شجاع به سادگی میدان را خالی نمی‌کند، تصمیم به درگیری و زد و خورد با او گرفتند. طرفداران بنی‌صدر در بحبوحه روزهای پس از انقلاب طوری او را زخمی کرده بودند که خطر مرگ جانش را تهدید می‌کرد. برادر شهید عابدی درباره فعالیت‌ها انقلابی و مبارزاتی برادرش می‌گوید: «سعید بچه خیلی ساکتی بود و به ما درباره فعالیت‌هایی که می‌کرد هیچ چیزی نمی‌گفت، خیلی بچه دل پاکی بود. وقتی «احسان‌الله رمضانی» از بچه‌های مسجد شفیعی و از دوستانش به شهادت رسید، ما بر سر مزارش رفتیم، کنار مزار احسان خالی بود، سعید برادرم رو به قبر احسان کرد و با حسرت و اندوه گفت: «ناراحت نباش! اینجا، جای من است، من می‌آیم پیش تو، خیالت راحت باشد.»

هنگام عملیات فتح‌المبین، سعید را به خاطر ترکش خوردن در صورت و دستش به بیمارستان شوش می‌برند. در بیمارستان می‌شنود که جبهه به آرپیجی‌زن نیاز دارد. سعید به محض شنیدن این خبر، از تخت بیمارستان بلند شد و دوباره راهی جبهه شد. دوستانش هر چه به او گفتند که تو مجروح هستی و صورتت آسیب دیده و دستت نیز جراحت دارد، به آنها محل نگذاشت، از بیمارستان رفت و گفت: «جبهه نیاز به آرپی‌جی‌زن دارد و من هم رفته‌ام و دوره‌اش را دیده‌ام و باید بروم» و رفت. در جریان همین عملیات، در سومین فروردین ۱۳۶۱، یک گلوله به وسط پیشانی سعید عابدی اصابت کرد و او را به شهادت رساند. دو ماه از این دعای سعید می‌گذشت و پیکر شهدای زیادی را از جبهه می‌آوردند و در بهشت‌زهرا به خاک می‌سپردند. اما کنار مزار شهید رمضانی هنوز خالی بود و گویی شهید رمضانی، در انتظار دوست و رفیقش بود. تا اینکه سعید به شهادت رسید و همان گونه که خود آرزو داشت و پیش‌بینی کرده بود، او را در کنار دوست و هم مسجدی‌اش شهید احسان‌الله رمضانی به خاک سپردند.

سعید عابدی، عادل کرمی و جمشید داداشی همپیمان بودند و در میدان جنگ در کنار هم و با هم سرود وصل خواندند و همراه هم به پیشگاه محبوب یار شتافتند و فاتحان فتح‌الفتوح رضوان شدند.

گفت‌وگو

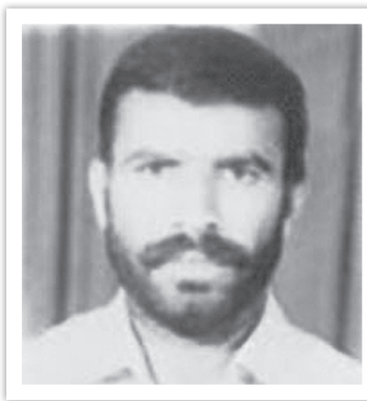

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حسین شبانی از شهدای دفاع مقدس

رزق شهادت حسین از خادمی امام حسین(ع) بود

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

اهل روستای پشت کوه هرمزگان است. از همان روستازاده‌هایی که عشق امام خمینی(ره) در وجودشان ریشه کرد و در نهایت امر ولایت را بر زندگی مادی ترجیح داد و به وقت جهاد، به سمت میدان نبرد، راهی شد. شهید حسین شبانی ۲۵سال داشت که در شرهانی به شهادت رسید. جوانی مردم‌دار و مهربان که خادم امام حسین(ع) بود و هنوز بعد از گذشت بیش از ۳۵ سال از شهادتش مردم به نیکی از او یاد می‌کنند. تصویر شهید حسین شبانی این روزها خانه بسیاری از اهالی روستا را مزین کرده است؛ مردمی که با تمام وجود در تلاشند که رهرو واقعی شهدا باشند. متن پیش رو حاصل همکلامی ما با مهدی شبانی، برادر شهید حسین شبانی است که در ۲۲ فروردین ۶۲ در منطقه شرهانی به شهادت رسید.

■■■

■ **رزق حلال و عشق به امام**

حسین متولد سال ۱۳۳۷ و فرزند دوم خانواده بود. ما چهار خواهر و سه برادر بودیم. خانواده ما اهل روستای پشت کوه دهستان شمیل استان هرمزگان است. ما در خانواده‌ای متدین پرورش پیدا کردیم. پدرم کشاورز و مادرم خانه‌دار بود. ایشان به رزق حلال اهمیت زیادی می‌داد. همیشه به خواندن نماز تأکید داشت. به شوخی به مادرم می‌گفت: هر کدام از بچه‌ها نماز نخواندند، غذای آن روزشان را قطع کن.

ما در کنار درس و تحصیل به پدر و مادر در امور کشاورزی و خانه کمک می‌کردیم. با شکل‌گیری و گسترش فعالیت‌ها و تظاهرات‌های انقلابی ضد رژیم شاه، خانواده ما هم همراه مردم وارد عرصه شد. با اینکه در روستا زندگی می‌کردیم اما علاقه زیادی به امام خمینی (ره) داشتیم. پدرم مردی متدین بود برای همین ارادت زیادی به ایشان داشت. حسین هم در چنین فضای معنوی رشد کرده بود. امام خمینی (ره) برای ما روستایی‌ها همانند یک پیامبر بود. مردم ایشان را راهنما و منجی دین می‌شناختند. حسین تا مقطع سوم راهنمایی درس خوانده بود و بعد از آن به خاطر کمک به امرار معاش خانواده ادامه تحصیل نداد و کمی بعد به خدمت سربازی رفت و بعد از آن وارد ژاندارمری شد و کمی بعد ازدواج کرد و ماحصل زندگی مشترک ایشان سه فرزند، یک دختر و دو پسر شد.

■ **شرهانی و شهادت**

حسین در ژاندارمری (نیروی انتظامی) مشغول خدمت بود که تصمیم گرفت به جبهه برود. پدرم می‌گفت دیدن اخبار و شنیدن خبر شهادت هموطنانمان حسین را بیقرار کرده بود و نمی‌توانست ببیند جوان‌های مملکت هر روز به شهادت می‌رسند. دیدن داغ مادران و خانواده شهدا با فرزندان و پیکر شهدایشان حسین را منقلب کرده بود. برای همین از ژاندارمری به جبهه اعزام شد. برادرم حسین ۱۸ ماه در جبهه‌های نبرد حضور داشت تا اینکه در نهایت در ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه شرهانی به شهادت رسید.

■ **خادم امام حسین(ع)**

مادرم می‌گفت: «حسین هر شش ماه به مرخصی می‌آمد و از روزهای حضورش در جبهه برای ما تعریف می‌کرد. هر بار که به مرخصی می‌آمد برای رزمندگان نذری می‌داد. هر مرتبه‌ای هم که می‌خواست به جبهه بازگردد، برای رزمنده‌ها هدیه می‌خرید و همراه خود می‌برد. گاهی که مجروح می‌شد و به خانه برمی‌گشت، با همان حال و روزش به زمین کشاورزی می‌رفت و به پدرش در کار کشاورزی مدد می‌رساند.»

حسین دهه محرم هر سال را مرخصی می‌گرفت و خودش را به هیئت روستا می‌رساند. همه تلاش ایشان هر چه بهتر برگزار شدن مراسم اهل بیت و دهه محرم بود. پیرغلامان مسجد احترام زیادی برای برادرم حسین قائل بودند. او هر چه داشت در راه امام حسین(ع) هزینه می‌کرد. به نظر من رزق شهادتی که نصیب حسین شد از خادمی به امام حسین(ع) بود. ارادت و علاقه‌اش به نظام باعث شد که وارد نیروی انتظامی شود تا همیشه در لباس یک نظامی به کشورش، مردمش و اسلام خدمت کند.

■ **قاب عکس شهید**

آخرین باری که به مرخصی آمد و قرار بود به جبهه برگردد، به دیدار همه بستگان و فامیل رفت. از آنها خداحافظی کرد و حسین در آخرین وداع گفته بود این بار دیگر شهید می‌شوم. خودش می‌دانست که این آخرین لحظات، آخرین وداع او با خانواده است. در نهایت هم در آخرین اعزام به شرهانی در ۲۲ فروردین سال ۶۲ به شهادت رسید. روستازاده‌ای که عشقش را به ولایت با نثار جانش معنا بخشید. حالا با گذشت بیش از ۳۸ سال از شهادت حسین، نام نیک او برای همیشه بر زبان اهالی جاری است. عکس حسین در دیوار خانه اهالی روستا نصب شده است. این مردم معنای امنیت و ایثار را خوب می‌دانند. ان‌شاءالله ما رهرو واقعی شهدا باشیم و در مسیرشان قدم برداریم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۸۵

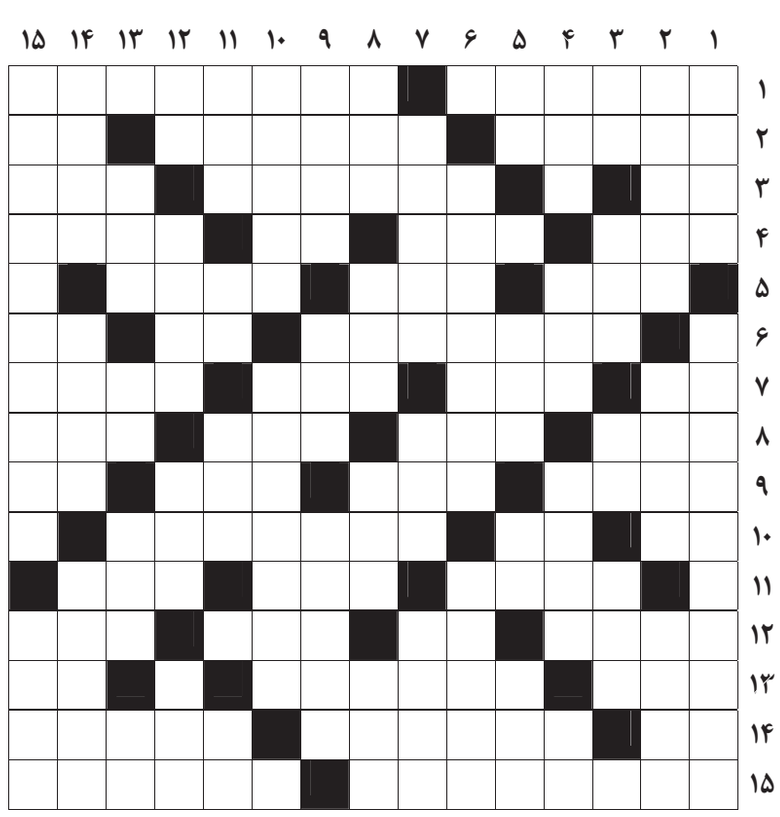

از راست به چپ

■ ۱- از دستاوردهای موشکی ایران- لقب سوره فاتحه■ ۲- پایتخت سامانیان- میان و وسط چیزی- ضمیر اجتماعی■ ۳- برگ برنده- اسب ماده- میوه سفره هفت سین■ ۴- چشمه بزرگ- از هر دو سو نام سوره‌ای است- جفت ماده- پیشتر■ ۵- اثر شاتوبریان- جاده قطار- مبدأ تاریخ اسلامی■ ۶- سیاره هرشل- تصدیق روسی- خسیس■ ۷- پیچیدن- بالای زانو- علت- موش خرما■ ۸- نوعی حبس- نمونه- سقف محدب- از انجیل‌ها■ ۹- روغن‌فروش- از نام‌های خدا- بهترین نوع انتخاب- گیاه توخالی■ ۱۰- حرف انتخاب- غلام- منطقه آسیا و اقیانوس آرام■ ۱۱- ابریشم- همسایه شمالی- شهر دانیال نبی■ ۱۲- مادر عمار- حرف انتخاب- غول یخی- غلط‌گیر اداری■ ۱۳- سبزی خردکردنی- درختچه‌ای زینتی و همیشه‌سبز از خانوادهٔ چای- صورت■ ۱۴- گشوده- سنجاب انیمیشن عصر یخبندان- جایگاه جغد■ ۱۵- لباس رسمی آقایان- خوراک گندم نیم‌کوفته

از بالا به پایین

■ ۱- نانوا- بندر روسیه در اقیانوس آرام■ ۲- عارض- چه بهتر- آینه■ ۳- بنده و شما- سرمربی کشتی فرنگی- تصدیق روسی- چربی جامد بدن جانداران■ ۴- از گناهان کبیره- خورشید- سیم- غذای نذری■ ۵- بخاردهان- اهلی- تکرار حرفی- بی حال■ ۶- قمر سیاره اورانوس- اولین پادشاه مادها■ ۷- بستر- ضربه‌ای در تنیس- امیران■ ۸- دومین غزوه- نثر- لاغر و ناتوان- سدی در تهران■ ۹- بیان‌کننده- نوه- کلید راه‌اندازی■ ۱۰- بی خانمان- دیکتاتور کوبایی■ ۱۱- آهنگ سخن- نیا- کوه دست‌نیافتنی- انکرالاصوات■ ۱۲- کوچک- آرام و پیمان- گوسفند ماده- گردش دوران■ ۱۳- شنبه عرب‌زبان- رئیس جیمزباند- کتف- حرف خطاب■ ۱۴- اثر تربیتی ژان‌ژاک روسو- تمیز کردن با آب- سیاه‌زخم■ ۱۵- لقب حضرت امام موسی کاظم و حضرت عباس به معنای برآورنده حاجات- موج

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲					۱	۷
۹	۵	۶						
			۴		۳			
					۵	۲	۹	
			۳					
۷	۸	۵				۴		
						۱	۲	۴
			۶	۹				
۱		۷						۵

جدول کلمات متقاطع
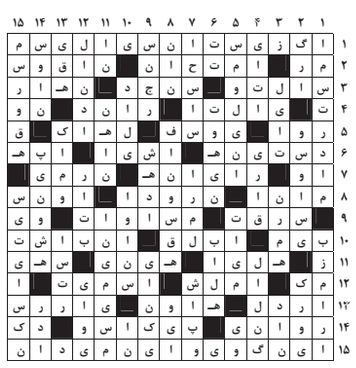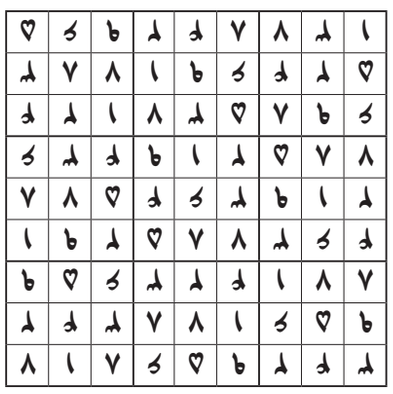
پاسخ جدول شماره ۶۱۸۴